

دهه اول محرم الحرام ۱۴۴۶ هجری قمری، بحث جهاد اکبر

مسجد جامع دانشگاه شیراز

جلسه پنجم

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۴۶/۰۱/۰۴ هجری قمری مقارن با ۱۴۰۳/۰۴/۲۰ هجری شمسی

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ الْأَعْظَمِ وَنَتِيحَةُ الْعَالَمِ، هَادِي السُّبُلِ وَمُنْجِي الْبَشَرِ سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ وَاللَّعْنُ الدَّائِرُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنِ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ؛»

«{عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ طَاوُوسٍ فِي كِتَابِ مُحَاسَبَةِ النَّفْسِ قَالَ رَوَيْتُ فِي الْحَدِيثِ النَّبَوِيِّ الْمَشْهُورِ: { حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا وَزِنُوهَا قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا؛ }»

شب پنجم محرم الحرام شب میوه دل امام مجتبی کریم اهل بیت (علیهم السلام) ان شاء الله به کرامت خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) نوباوگان و نوجوانان ما از گزند و بلاهای آخرالزمان مصون و محفوظ بوده باشند به برکت صلوات بر محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)؛

اگر بخواهیم در جهاد با نفس خود پیروز بشویم عرض شد که باید اهل مشارطه باشیم و صبحگاهان با خود شرط کنیم بر روی نقاط ضعف خود دست بگذاریم، با نفس خود عهد کنیم که روز را به سلامت به سر ببریم و در طول روز خود را بپاییم و حواسمان به خودمان باشد که بر مشارطه ای که در صبح کرده ایم ثابت قدم بمانیم، در شب هنگام خواب اهل محاسبه باشیم و بنشینیم بررسی کنیم که آیا مراقبت ما تام و تمام بود و درست انجام شد یا نه؟

در دین از مؤمن خواسته شده است که کار لغو انجام ندهد در سوره مبارکه مؤمنون می فرماید: «وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّعْوِ مُعْرِضُونَ»<sup>۲</sup>، مؤمن کسی است که کار بیهوده انجام نمی دهد، هر شب هم اگر من بنشینم محاسبه کنم؛ اما صرف محاسبه کردن باشد این کار، کار لغوی است من امشب بنشینم و بینم سه بار غیبت کردم، یک بار دل آزرده، سه بار چشمم خطا رفته است، نمازم را اول وقت خواندم، با وضو بودم و تمام فردا شب را بنشینم باز حسابرسی کنم، پس فردا شب بنشینم باز حسابرسی کنم؛ ولی اگر این حسابرسی دنباله نداشته باشد کار، کار لغوی است؛ برای اینکه کار ما کار لغوی نباشد، دو میم دیگر به آن سه میم گذشته اضافه کرده اند گفتند: شبانگاهان که محاسبه دارید اگر کار خیری از شما سر زده است خدا را شکر کنید.

کفر نعمت از کفت بیرون کند

شکر نعمت افزون کند

شب هنگام وقتی خواستی بخوابی، دیدی که وقتی داشتی از درب مسجد دانشگاه بیرون می رفتی دست بردی کارت را در آوردی ۱۰۰ هزار تومان برای سیدالشهدا (علیه السلام) واریز نمودی، بگو الحمد لله بخشی از مال من با بلکه همه وجود من از حسین است خرج عزای ابا عبدالله شده است، رفتیم داخل خیابان تک سرنشین هستی و دیدی یک خانم و آقای موقری ایستادند، منتظر ماشین اند و آنها را سوار کردی تا یک جایی بردی، شب در محاسبه نفس بگو شکر الله، کمک کردم و دست گرفتم.

مگر خدای متعال در قرآن کریم نفرمود: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ {فَأَصْلُ حُوبَيْنِ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ}»<sup>۳</sup>.

مؤمنین برادرند و اگر برادرت کنار خیابان ایستاده بود سوارش می کردی یا نمی کردی؟ اگر خواهرت کنار خیابان ایستاده بود او را سوار می کردی یا نمی کردی؟ حالا این برادر ایمانی مثل تو ایستاده است و در مجلس اباعبدالله (علیه السلام) بوده است و خدا به تو مکتب داده است و ماشین داری و به او به مصلحت ندیده است و ماشین ندارد، سوارش کن یک مسیر مشترک را بروید چه اشکالی دارد! بگو الحمدلله؛ اما اگر نعوذ بالله از تو خطایی سر زده است، اگر خطای کوچکی است خود را معاتبه کن و به خود نهیب بزن و خود را سرزنش کن؛ بگو فلانی! تو که لباس سیاه بر تن داشتی، تو که اهل ایمان هستی! تو که اهل نمازی! «{أَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقْرَأُ الصَّلَاةَ} إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ {وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ} ۴». این کار چه بود از تو سر زد؟ خودت را با سرزنش مورد عتاب قرار بده.

روایت می گوید اگر برخوردی به خطا استغفار کن و بگو: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ»، خدایا ببخشید، خطا کردم، اشتباه کردم.

اگر نعوذ بالله آن خطایی که از شما سر زده دروغ بوده و در حدی که مورد توقع نبوده است، اینجا علمای اخلاق می گویند علاوه بر این عتاب و سرزنش خود را مجازات کن، به این می گوئیم معاقبه، عقاب یعنی مجازات به تعبیر شاعر و عارف بزرگ ایرانی جناب عطار نیشابوری:

گفتم این نفس رام کی گردد / گفت چون یافت گوشمالی چند

اگر نفس آدم گوشمالی نشود آدم نمی شود.

پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) زیر سایه درختی در اوج گرمای بیابان نشسته بودند و منتظر کسی بودند که دیدند یک جوان عرب انصاری آمد و پیغمبر را ندید، در گرمای حجاز (امسال حاجی ها گفتند بعضی از روزها مکه دما بالای ۵۰ درجه بود و من در این دما مکه بوده ام، در این دما اگر حواست نباشد پایت را بگذاری روی یک سنگ سیاه کف پا تاول می زند، خود من دیدم در این دما تخم مرغ می پزد.) و در این دما، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دیدند یک جوان عرب انصاری آمد و لباس خودش را درآورد و نیم تنه خود را برهنه کرد و شروع کرد در این شن های داغ حجاز غلت زدن! غلت می زد و اشک می ریخت، می گفت: بچش! و این تعبیر را می گفت: «وَحَرَارَةُ نَارِ الْجَحِيمِ أَشَدُّ»، بچش! آتش جهنم از این سوزان تر است، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نگاه می کرد تا کار این جوان تمام شد، یک مقدار بدن سوخت با این کار، لباس پوشید، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از زیر درخت بیرون آمد و فرمود: چه کاری بود با خودت کردی! گفت: یا رسول الله اشتباهی کرده بودم و خطایی از من سر زده بود، هرچه فکر کردم دیدم تنبیه لازم دارم، معاقبه لازم دارم، آدمم خودم را در این شن های داغ غلت دادم که یادم نرود یک روزی ممکن است من در دوزخ بسوزم.

دعای کمیل که می خوانیم، در دعای کمیل به خدا می گوئید: خدایا اینکه آتش، آتش جهنم نیست ما طاقت نداریم،

آن آتش را چه کار کنیم! روایت می گوید: «{قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ نَارَ كُرْهُدِهِ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءِ أَمِنْ نَارِ

جَهَنَّمَ وَقَدْ أُظْفِئَتْ سَبْعِينَ مَرَّةً بِالْمَاءِ ثُمَّ أَلْتَهَبَتْ، وَوَلَا ذَلِكَ مَا اسْتَطَاعَ آدَمِيٌّ أَنْ يُطْفِئَهَا، وَإِنَّهَا لِيُوتَى [يُؤْتَى] بِهَا يَوْمَ

الْقِيَامَةِ حَتَّى تَوْضَعَ عَلَى النَّارِ فَتَصْرُخُ صَرْخَةً لَا يَبْقَى مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ، إِلَّا جَثِيَ عَلَى رُكْبَتَيْهِ فَرَعَا مِنْ صَرْخَتِهَا}».

آتش جهنم هفتاد بار خاموش شده، شده آتش دنیا، آتشی که پلاسکو را با خاک یکسان کرد، آتشی که وقتی افتاد به جان دوقلوها در آمریکا، این فولاد وسط این ساختمان را آب کرد، آتش، آتش قدرتمندی است به ما فرمودند: آن آتش جهنم هفتاد درجه نازل شده، شده این آتش، این جوان اهل معاقبه بود، اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که با ایشان قرار داشتند، رسیدند سپس پیغمبر فرمودند: شما با مردی از اهل جنت روبرو هستید به او التماس دعا بگوئید. تاریخ نوشته است مریض می آوردند پیش این جوان و دعا می کرد و مریض شفا پیدا می کرد.

انسان اهل معاقبه!

مرحوم آیت الله بروجردی (ره) درس خارج می گفتند از حال رفتند، طلبه ها دویدند آب برای ایشان آوردند به سر و صورتشان زدند میان درس ایشان را پایین آوردند سپس داخل که رفتند اطرافیان پرسیدند: آقا چه اتفاقی افتاد؟ چرا حالتان بد شد؟ فرمودند: من یک عیبی از جوانی دارم در وجودم و آن عیب این است که گهگاه که نباید تند بشوم تند می شوم، گهگاه که نباید بفروشم می فروشم، گاهی آستانه تحملم می آید پایین و این در درس خودش را

نشان می‌دهد، طلبه اشکال می‌کند، اشکال خیلی از مرحله درس پرت است، اصلاً گویا درس را گوش نکرده است یا گویا اصلاً در سطح این درس نیست و سر این درس شرکت کرده است و درس خارج درسی در مرتبه بالای حوزه‌هاست، با عنایت به اینکه مدرسی مثل آیت‌الله بروجردی (ره) تدریس می‌کردند، فرمودند: با خودم عهد کرده بودم که اگر سر درس بر طلبه‌ای تندی کردم به جبران این تندی نابجا یک سال پشت سرهم روزه بگیرم، الان ماه هفتم است که من دارم روزه می‌گیرم، هفت ماه قبل سر درس خارج به طلبه‌ای تندی کردم و این تندی بی‌جا بود از فردای آن روز شروع کردم روزه گرفتن، سن من بالاست و سحری خوردم؛ ولی کم آوردم. این می‌شود آقای بروجردی، این می‌شود کسی که طاغوت دوم ایران محمدرضا تو خاطراتش می‌نویسد، کتاب دارد "پاسخ به تاریخ" به انگلیسی هم نوشته و سپس ترجمه شده است، در آن کتاب می‌نویسد: در ۲۰ سال اول حکومت، من می‌خواهم ایران را ترکیه کنم، یک کشور سکولار، یک کشور لائیک، من می‌خواستم ایران را از نظر رفتارها مانند اروپا کنم و دین برکنار شود، اسلام برکنار شود، قصدم این بود لکن یک سیدی بود که من بر جسم مردم حکومت می‌کردم و او بر جان مردم حکومت می‌کرد و او نگذاشت؛ مرادش آیت‌الله بروجردی است که این طور دارد خودش را معاقبه می‌کند که مبادا از راه کمال بماند.

پس شبانگاهان که محاسبتی داشتیم اگر دیدیم خطایی که از ما صادر شده خطای خیلی خیلی غیرمتوقعی است باید علاوه بر سرزنش خود یک مقداری هم از خودمان گوشی بیجانیم.

خدا رحمت کند مرحوم شیخ حسن علی نخودکی را، ایشان در اواخر عمر می‌فرمودند: به من از باطن دارند می‌گویند آقا شیخ حسن علی تو که هم جواری علی بن موسی الرضا (علیه‌السلام) را می‌خواستی، تو که آرزو داشتی همسایه امام رضا (علیه‌السلام) باشی و در کنار امام رضا (علیه‌السلام) زندگی کنی؛ چرا در فلان جا و فلان جا بیجا خندیدی؟ آنجا جای خنده نبود! چرا کنترل و واپایش نکردی خودت را؟ چرا آنجا بی‌جهت خندیدی؟

معاقبه اولاً باید هم سنخ با جرم باشد، امروز هم این قانونی‌ها و حقوق‌دان‌ها می‌گویند: جرم و جریمه باید با هم متناسب باشد، هم از نظر کمیت و هم از نظر کیفیت؛ معنا ندارد من یک جرم قبیحی مرتکب شدم حالا بخوام؛ مثلاً جریمه‌ای که با خودم می‌کنم این است که حالا نماز صبح را یک‌دوره بیشتر طول بدهم نه اینجا باید محکم‌تر این گوش پیچیده بشود، جرم و جریمه باید با هم بخورد، من نعوذبالله رانته نصیبت شد، چشمم را بستم و استفاده کردم حالا بخوام با یک شب نماز شب خواندن حلش کنم؟ نه! باید معاقبه از نظر جرم و جریمه متناسب باشد علاوه بر تناسب داشتن باید متناسب نیز باشد، ما را دعوت کردند یک جا عروسی، تعارف به شیرینی و میوه و دو نوع غذا و دسر و... انگار نه انگار مؤمن باید مالک شکمش باشد خوردیم «کالبقر»، من داشتم در دوستان که سه روز پشت سرهم بدون سحری روزه می‌گرفتند، چرا گفت بچشد! این شکم بچشد که باید خودش را مدیریت کند، پرخوری کرده پس روزه بدون سحری گرفته است، نعوذبالله خطای مالی کرده حالا باید جبران مالی کند، چشم خطا رفته باید چشم جریمه ببیند، جرم و خطا باید با هم مسانخت داشته باشد و این به‌گونه‌ای باشد که انسان بفهمد و بچشد که دیگر نباید جرم مرتکب شود؛ شاهد روایی‌اش را عرض بکنم، ما هرچه از خودمان بگوییم بر هوا است؛ ولی هرچه از قرآن و سنت بگیریم این ثابت است؛ چون قرآن و سنت حق است؛ آدمی پیش امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نشسته است، اصحاب نیز نشستند، با صدای بلند فریاد زد: «استغفرالله ربی و اتوب الیه»، امام (علیه‌السلام) فرمودند: چه گفتی؟ گفت: آقا استغفار کردم جرم که نکردم! فرمودند: حقیقت استغفار را می‌دانی چیست؟ گفت: نه! آقا بفرمایید استفاده می‌کنیم. فرمودند: حقیقت استغفار شش چیز است؛ (نمی‌خواهم روایت را برای شما بخوانم) دو تا از این شش چیز که در کلام امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) آمده این است (اینکه عرض می‌کنم محاسبه پشتش معاتبه و معاقبه لازم دارد یکی از بخش‌های حقیقت استغفار این است) اول، اگر گوشتی بر تن تو از لذت معصیت روییده است، این گوشت باید با رنج طاعت آب بشود تا دو مرتبه در وجود تو گوشت حلال بروید؛

دوم، اگر بر این جسد، بر این بدن، معصیت آمده لذت ایجاد کرده است بر همین جسد و بدن باید طاعت الهی بیاید و مقداری بدن را در فشار قرار بدهد.

ما حج واجب مکه بودیم من در صحبتی که برای حاجیان داشتم گفتم کسانی که حالا گناهان شدیدی داشتند الان وقتش است، همه‌اش سحر نروید دور خانه خدا طواف کنید، یک طواف با هفت دور یا دو تا طواف در آفتاب داشته باشید، یک‌دوره بچشید سختی حج را، مدیر کاروان بعد از جلسه به من گفت: حاج آقای رضایی بیچاره شدم، گفتم: چرا؟ گفت: شما این حرف را زدی سپس ببین چه می‌شود! گفتم: ان شاء الله که چیزی نمی‌شود، فردا گزارش داشتیم سه نفر رفتند بیمارستان، یعنی ما به جوان‌ها گفته بودیم پیرمردها عمل کرده بودند، بدبختی رفته بودند در

آفتاب گشته بودند و حالشان بد شده بود برده بودند به بیمارستان.

گفتم این نفس رام کی گردد      گفت چون یافت گوشمالی چند

انسان باید بداند اگر خدای ناکرده خطایی از او سر زد این خطا را جبران کند که «حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا وَرَبُّهَا قَبْلَ أَنْ تُرَبَّوْا».

مدینه که مشرف می‌شویم در مسجدالنبی (صلی الله علیه و آله و سلم) ستون‌های قدیمی را برای حاجی و زائر توضیح می‌دهیم می‌گوییم استوانه محرسه ستونی است که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در کنار آن می‌ایستاد و با شمشیر از جان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حفاظت می‌کرد، حرس یعنی پاسداری و همچنین توضیح می‌دهیم که آن استوانه مخلّقه است، اینجا عطر دود می‌کردند، خلّوق نوعی عطر است و همچنین استوانه‌های دیگر، استوانه توبه و استوانه ابولبابه است، ابولبابه از طرف پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مأمور شده برود با دشمن مذاکره کند وقتی رفت با دشمن مذاکره کند به دشمن گرا داده است و آمد بیرون، نفس لوازه شروع کرد با او درگیر شدن و به هم ریخت، خانه نرفت و مستقیم آمد مسجد، مقداری طناب با خودش برداشت خودش را به این ستون بست و گفت اگر توبه‌ام قبول شد که نشد اگر نشد تا وقتی بمیرم خودم را کنار این ستون حبس می‌کنم و غذا نمی‌خورد و آب نمی‌خورد، کاملاً به هم ریخته بود مدتی بعد خدای متعال توبه او را پذیرفت و آیه در قرآن کریم نسبت به او آمده است و آمدند طناب‌ها را باز کنند گفت اصلاً شخص شخیص رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) او باید بیاید طناب مرا باز کند، من غلط کردم و من خطا کردم، من سرّ اسلام را فاش کردم، پیغمبر آمدند با دست خودشان طناب‌ها را باز کردند و به برکت این معاقبه و به برکت این برگشت مردانه، آنجا شده محل توبه و دستور نماز توبه دارد در آنجا، البته سخت است؛ چون جلوی حرم مطهر نزدیک ضریح است نمی‌شود با سختی باید انجام داد و خانم‌ها را که اصلاً اجازه نمی‌دهند، آقایان نیز با سختی جا می‌شوند؛ چون استوانه ابولبابه توبه خطا کرده و خودش را عقاب کرده و گوش خودش را پیچانده و این‌طور افتخارآمیز آمده است.

دیشب برای شما مداح محترم روضه خواند حر آمده نزد امام حسین (علیه‌السلام) اما مثل حبیب نیامده، حبیب با گردن افراشته و با قامت استوار آمده است؛ سپرش را واژگون نموده است و چکمه‌هایش را به گردنش انداخته، شمشیرش غلاف، سرش پایین، پای برهنه دارد می‌آید چرا؟ چون خطا کرده است؛ چون اشتباه کرده است و دارد خودش را ادب می‌کند، کار درست این است. پس با پنج میم مشارطه مراقبه محاسبه و معاقبه باید سعی کنیم در این چند روزی که زنده هستیم بتوانیم در جهاد اکبر پیروز شویم.

گرچه وقت من را می‌گیرد؛ اما مکرر هم این را گفتم خودم چون از تکرارش بهره می‌برم برای شما هم گمان می‌کنم بهره داشته باشد، من بر منبرها برای مردم گفتم: ما یک معادله‌ای در عالم هستی داریم و این معادله را اگر انسانی بر آن تمرکز کند و فکر کند بدون شک دیوانه می‌شود، خود من موقعی که ذهنم معطف به این معادله می‌شود ذهنم را برمی‌گردانم؛ چون اگر تمرکز کنم به هم می‌ریزم کار خدا هم هست هیچ کارش نمی‌شود کرد، این معادله یک راه‌حل بیشتر ندارد و آن معادله چیست در دو یا سه دقیقه خلاصه کنم، ما میرا نیستیم پس ما نمی‌میریم، ما ازلی نیستیم؛ ولی ابدی هستیم، ما پیشینه عدم داریم؛ ولی پسینه عدم نداریم؛ یعنی تک‌تک شما که اینجا نشستید بگویید آقا یک روزی ما مثل شمع تمام می‌شویم، بگو متأسفانه یا خوشبختانه انسان موجودی نامیرا است؛ یعنی چه؟ یعنی خداست؟! نه! ولی خدا این جور رقم زده که انس و جن نمیرند؛ ولی باقی موجودات می‌میرند. در بهشت از گاو و الاغ دنیایی خبری نیست و باقی موجودات حداکثر تا حشر اکبر هستند و به دوزخ و جهنم راه ندارند، اسب‌های اینجا آنجا بهشتی و جهنمی نیستند، گاوها هم نیستند؛ ولی ما و جنیان هستیم و نامیراییم؛ تا کی هستیم؟ تا خدا هست. تا خدا هست چند سال است؟ چند تریلیارد سال؟ چند میلیارد؟ میلیارد و تریلیارد سال حساب ندارد نامحدود که عدد بر نمی‌دارد که هستیم که هستیم که هستیم...

استاد ما علامه حسن حسن‌زاده (ره) این طوری می‌فرمودند: هستیم که هستیم که هستیم... و که هستی یعنی هستی خدا آمده این هستی نامحدود را دوبخشی کرده یک هفتادسال و یک مابقی، یک هشتادسال، یک شصت سال و یک باقی آن؛ از خدا می‌پرسم خدایا وضع من چطور است؟ می‌گوید چه زمانی؟ می‌گویم در این هفتادسال؟ می‌گوید: دست خودت است، می‌گویم: در آن مابقی، می‌گوید: این نیز دست خودت است، می‌گویم چطور؟ می‌گوید: هر جوری این ۷۰ساله خود را رقم زدی آن باقی‌مانده هم همان جوری هستی پس خود دانی! اینجا

آدم‌ها می‌شوند سه دسته، یک دسته معادله را می‌فهمند در این هفتادسال مثل یک گلوله آتش لحظه‌ای آرام ندارند؛ یعنی چه یعنی تمام توجه او به این است که یک ثانیه‌اش از دست نرود؛ مرحوم شیخ عباس قمی در سفینه البحار این روایت را نقل کرده است: «إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ لَا يَتَحَسَّرُونَ عَلَى شَيْءٍ فَاتَّهَمُوا مِنَ الدُّنْيَا كَتَحَسَّرِهِمْ عَلَى سَاعَةٍ مَرَّتْ مِنْ غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ ۸».

بهشتی‌ها در بهشت به هیچ چیزی حسرت نمی‌خورند مثل این حسرت که یک لحظه بر آنها گذشته باشد و در آن لحظه یاد خدا نباشند چرا؟ چون آنجا می‌فهمد این هفتادسال چقدر ارزش داشت، آنجا می‌فهمد ثانیه ثانیه چقدر ارزش داشت.

یکی از عرفای نجف مرحوم شیخ محمد بهاری نامه نوشت به یکی از دوستانش که هر ثانیه عمر تو از دنیا و آنچه در آن است ارزشش بالاتر است و لذا آن‌هایی که این معادله را درست فهمیدند دارند می‌دوند، یک شب تلاش می‌کند نماز شبش ترک نشود، سعی می‌کند یک روز زیارت عاشورايش ترک نشود، سعی می‌کند هر روز صدقه داشته باشد، سعی می‌کند در عمرش لااقل یک بچه یتیم را کفالت کرده باشد.

پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر منبر نشستند دست مبارکشان را به گونه‌ای که انگشت سبابه و وسطی را کنار یکدیگر و باقی انگشتان بسته بود، قرار دادند و سکوت کردند سپس مدتی گذشت و باز سکوت کردند تا بالاخره مردم به صدا درآمدند: «يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَاتَانِ؟» این کار یعنی چه؟ پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: «أَنَا وَكَافِلُ الْيَتِيمِ كَهَاتَيْنِ فِي الْجَنَّةِ {إِنَّمَا عَنَى بِهِ أَبَا طَالِبٍ} ۹». یک بچه یتیم را کفالت کنی در بهشت مثل من هستی و من این انگشت بزرگ هستم تو هم می‌شوی این انگشت کناری، این جور کنار هم زندگی می‌کنیم.

من یک موقع فکر می‌کردم اگر پول‌دارهای ما در کشور مثلاً اگر سه عدد بچه دارد فکر کند چهار عدد دارد؛ اگر دو تا بچه دارد فکر کند سه تا دارد؛ اگر یک عروس و یک داماد فکر کند یک داماد دیگر هم دارد یا یک عروس دیگر هم دارد؛ نه کمیته امداد می‌خواهیم، نه بهزیستی، نه خیریه می‌خواهیم، فقر از جامعه برداشته می‌شوند.

آن‌هایی که این معادله را فهمیدند می‌دوند، مثل اولیای الهی می‌دوند، پدر ما با روحانیت تهران در معیت مرحوم آقای فلسفی رفتند قم دیدن امام خمینی (ره)، گفتند رسیدیم دیدیم امام خمینی (ره) در آن ظل گرمای قم رفته بالای پشت‌بام و مردم آمدند دست تکان می‌دهند؛ مرحوم امام خمینی (ره) من مکرر ایشان را دیده بودم؛ چون آن موقع در شهر قم بودم، اول طلبگی ام بود، این جمعیت می‌رفت، نیم ساعت بعد یک جمعیت دیگر می‌آمد، می‌گفتند ما تا امام خمینی (ره) را نبینیم هیچ جا نمی‌رویم و همین جا هستیم، باز امام خمینی (ره) می‌آمدند بالا یک پیرمرد هشتادساله باز شروع می‌کردند دست تکان دادن و مردم می‌رفتند. گاهی صحبت می‌کردند؛ پدر می‌گفتند: آمدند پایین ما نشسته بودیم، روحانیت تهران آقای فلسفی هم نشسته بود، امام خمینی (ره) وارد شد، دیدیم این پیرمرد هشتاد و چند ساله تمام بدن خیس عرق است، آقای فلسفی صحبت کرد و سپس امام خمینی (ره) می‌خواست صحبت کند صدایش در نمی‌آمد فرمودند: من برای آقایان دعا می‌کنم، من برای شما خیر و توفیق و سعادت از خدا می‌خواهم، من بیش از این توان ندارم، در صورتی که همین امام خمینی (ره) دیشب دو ساعت نماز شبش را خوانده نماز صبحش را خوانده بین الطلوعین بیدار بوده، استفتائات را جواب داده، ملاقات‌های خصوصی‌اش را انجام داده، پنج بار رفته بالای پشت‌بام برای مردم دست تکان داده است؛ چرا این طور دارد عمل می‌کند؟ چون معادله را فهمیده است، فهمیده باید برای دین خدا و راه خدا بدود که اگر ندود به جایی نمی‌رسد، راجع به ما طلاب امام خمینی (ره) فرموده بودند: طلبه‌ای که به رکوع رکعت اول نماز جماعت رسید، از حوزه برود بیرون! طلبه‌ای که به رکوع رکعت اول نماز جماعت رسید برود از آخوندی بیرون! طلبه باید پنج دقیقه قبل از نماز نشسته باشد تو سجاده‌اش، جانماز سفید، سجاده سفید، تسبیح مهر کربلا، عطرش را زده است و مرتب و منظم دارد تمرکز می‌کند، دارد مراقبه می‌کند، می‌خواهد با خدا حرف بزند، خودم دیدم اول طلبگی رفتیم نماز آیت‌الله بهجت (ره)، اخوی ما را برده بود، دیدم در صف اول من که نمی‌شناختم، تازه طلبه شده بودم، اخوی گفتند: ایشان آیت‌الله جوادی آملی است، ایشان علامه حسن حسن‌زاده است، ایشان آیت‌الله مصباح یزدی است و ایشان آیت‌الله مظاهری است، ده دقیقه به اذان مانده بود هنوز آقای بهجت نیامده بودند برای نماز، سجاده‌ها پهن شده، نشسته‌اند منتظر و آماده، چرا؟ چون این معادله را فهمیده‌اند که وقت نیست، هفتادسال به شما وقت دادند برای هفتصد هزار تریلیارد، تریلیارد سال، بین چه کار می‌کنی! بین چه جور عمل می‌کنی!

شهید سلیمانی (ره) فرمودند: چهل سال است در جنگم، من چهل سال است یک شب راحت سر بر بالین نگذاشتم، شایعه کردند که سلیمانی شهید شده است بعد با او مصاحبه کردند گفت: چیزی که این آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها

هر از چند گاهی شایع می‌کنند من در دره و کوه دنبالش چهل سال است دارم می‌گردم، غرب ایران، جنوب ایران، لبنان، بحرین و یمن دنبال شهادت دارم می‌گردم. این انسانی است که این معادله را فهمیده است. پپ از این بحث گذشتیم؛ زیرا بحث ما جهاد اکبر است؛ یک نکته دیگر عرض بکنم؛

اگر بخواهیم در جهاد اکبر پیروز باشیم بحث دیگری را نیز باید در نظر داشته باشیم که این بحث سوم ماست و آن بحث این است که ما باید طاعات و عبادات خود را اندک بینگاریم.

یکی از مشکلاتی که مؤمن پیدا می‌کند این است که یک مقدار که حالا سو بالا می‌زند و نورانی پیدا می‌کند و یک مقداری اهل مسجد و محراب می‌شود ناخودآگاه یا خودآگاه عجب او را می‌گیرد و خود را از دیگران بهتر می‌بیند. دستوری که اینجا به ما دادند این است که سعی کنید عبادات و طاعات خود را اندک بینگارید، این اندک انگاشتن راه‌هایی دارد من یک راهش را کوتاه عرض کنم باقی‌اش می‌ماند برای شب آینده به روح مطهر عبدالله بن الحسن و قاسم بن الحسن فرزندان امام مجتبی (علیه‌السلام) هدیه کنید صلوات بر محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم).

اولین راه برای اینکه عباداتم را اندک بینگارم و طاعتم را اندک بینگارم این است که بدانم هیچ‌کس نمی‌تواند حق طاعت و عبادت خدا را آن‌گونه که بایسته و شایسته است انجام بدهد ما که هیچ بلکه پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرمود:

«لَا أَحْصِي تَنَاءَ عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثَّيْتُ عَلَى نَفْسِكَ ۱۰.»

خدایا لنگ انداختیم و نمی‌توانیم؛ انبیا الهی یک‌ذره سنشان می‌رفت بالا عذرخواهی می‌کردند، «لَا رَبَّ إِيَّاهُ وَهَنَ

الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ سَقِيًّا ۱۱.»

پیغمبر خدا می‌گفت: خدایا پیر شدم ببخش اگر نمازهایم را نشسته می‌خوانم ببخشید، ما این را بدانیم تمام عالم و آدم جمع بشوند در آخرین حد توان خود خدا را عبادت کنند نمی‌توانند حق عبادت خدا را به جا بیاورند.

«قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا عَبْدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَمَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ ۱۲.»

روایت را از امام کاظم (علیه‌السلام) بخوانم؛ امام هفتم پدر امام رضا (علیه‌السلام) فرمود: «{قَالَ لِعَضِّ وُلْدِهِ: يَا

بُنَىٰ} عَلَيْكَ بِالْحَدِّ لَا تُخْرِجَنَّ نَفْسَكَ مِنْ حَدِّ التَّقْصِيرِ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَطَاعَتِهِ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُعْبَدُ حَقَّ عِبَادَتِهِ ۱۳.»

تا می‌توانی بکوش! معادله را خدمتتان گفتم تا می‌توانی بکوش و همیشه خودت را به خدا بدهکار ببین؛ چون خدا آن‌گونه که شایسته اوست پرستش نمی‌شود؛ این روایت در کتاب مبارک و صحیح‌السند کافی که افتخار شیعه است و روایت از نظر سند نیز معتبر است.

شعر افتخار شیرازی‌ها، حافظ، چه بود؟ گفت:

گرچه وصالش نه به کوشش دهند / آن‌قدر ای دل که توانی بکوش

ما باید تلاشمان را بکنیم.

حال چه‌کار کنیم عبادتمان به چشممان بزرگ نیاید؟ چه‌کار کنیم اندک انگاری کنیم عبادتمان را؟ اولین راهش این است بدانیم به‌هیچ‌وجه حق عبادت خدا انجام نمی‌شود و آن‌گونه که خدا شایسته عبادت است خدا پرستش نمی‌شود و لذا هرچه هم که من عبادت کنم در نظرم کوتاه می‌آید.

یک مهمانی آمده خانه شما خیلی برای شما عزیز است و خانه شما و زندگی شما در شأن این مهمان نیست، شما در حد وسعتان تلاشتان را می‌کنید، غذای گرم، جای نرم، تلاش می‌کنید سرد نشود، گرم نباشد؛ اما می‌دانید در حد این مهمان نمی‌توانید بار بردارید. انسان بداند در پیشگاه الهی ربُّ الأرباب نمی‌تواند آن‌گونه که بایسته است خدا را عبادت کند؛ ولی تلاشش را باید بکند.

آمدند سیدالشهدا (علیه‌السلام) را بکشند؛ سیدالشهدا (علیه‌السلام) هم عاشق شهادت است، پسر آن کسی است

که فرمود: «وَاللَّهِ لَأَبْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِشَدِيٍّ أُمِّهِ ۱۴»، فرزند علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) از فرزند

نوزاد به سینه مادر نسبت به مرگ مأنوس‌تر است؛

سیدالشهدا (علیه‌السلام) عاشق شهادت است؛ اما با سختی یک شب اجازه می‌گیرد، هنر ابوالفضل العباس (سلام‌الله‌علیه)

است یک شب اجازه می‌گیرد؛ به حسین فاطمه (علیهما‌السلام) می‌گوییم: چرا اجازه می‌گیری؟ می‌گوید: می‌خواهم

یک شب هم که شده بیشتر قرآن بخوانم، معادله را فهمیده است، یک شب هم که شده بیشتر نماز بخوانم؛ آن

وقت حسینی‌ها چطورند؟ تعبیر تاریخ این است: «لَهُمْ دَوِيُّ كَدَوِيِّ النَّحْلِ {مَا بَيْنَ رَاكِعٍ وَسَاجِدٍ وَقَائِمٍ وَقَاعِدٍ ۱۵}». مثل کنار کندوی زنبور عسل که یک صدای درهم تنیده می‌آید، از خیمه‌گاه اباعبدالله (علیه السلام) نیز زمزمه می‌آمد، یکی دارد نماز می‌خواند، یکی دارد قرآن می‌خواند، یکی دارد ذکر می‌گوید، یکی دارد مناجات می‌کند، اینها کسانی هستند که ما در سجده آخر زیارت عاشورا به خدا می‌گوییم: خدایا ما را مثل آنها قرار بده؛ مثل اصحاب اباعبدالله (علیه السلام) قرار بده؛

### «صَلِّ اللَّهُ عَلَيْكَ يَا ابَاعَبْدَ اللَّهِ.»

شب کریم اهل بیت (علیهم السلام) به یک معنا شب عبدالله بن حسن (سلام الله علیه) است. با اینکه کم بودند اصحاب اباعبدالله (علیه السلام) اما همه نکات را امام حسین رعایت کرده بود یکی از نکاتی که رعایت شد این بود که حتی الامکان زنان و کودکان درگیر مسائل خشن نشوند؛ عقل هم همین را می‌گوید بچه مقداری تحمل دارد، خانم‌ها مقداری تحمل دارند و لذا سیدالشهدا (علیه السلام) دستور داده بودند خانم‌های حرم داخل خیام را مواظب باشند که کسی از بچه‌ها حتی بیرون را نگاه نکند و این هم انجام شد؛ لحظات پایانی سیدالشهدا (علیه السلام) است تعبیر مقاتل این است که امام حسین (علیه السلام) دیگر قدرت جنگیدن نداشت افتاده است.

نه ذوالجناح دگر تاب استقامت داشت      نه سیدالشهدا بر جدال طاقت داشت

سیدالشهدا (علیه السلام) روی زمین مجروح افتاده است؛ اما هنوز سرحال است، زینب کبری خودش دارد میدان را رصد می‌کند کنار دست زینب کبری (سلام الله علیها) بچه‌ها هستند؛ اما اجازه دیدن میدان را ندارند، از کنار درب خیمه جگرگوشه امام مجتبی عبدالله بن حسن که یازده سالش است و او یک‌ساله بوده است که آمده خانه اباعبدالله امام حسین (علیه السلام) و پدر خودش می‌داند اصلاً خیلی بابا را یاد ندارد، بیشتر حسین (علیه السلام) را دیده تا حسن (علیه السلام) را، یک لحظه میدان را رصد کرد، دید عمو افتاده کنار گودال، یک‌بار از داخل خیمه بیرون زد، «رُوحِي لَكَ الْفِدَاءَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ»، مجروح است، از صبح جنگیده است، عصرگاهان است، نیم ساعت دیگر امام حسین (علیه السلام) شهید می‌شود؛ اما حواسش به همه جا هست، یک‌دفعه سیدالشهدا دید عبدالله از خیمه زد بیرون، صدای حسین (علیه السلام) بلند شد: «يَا أُخْتَاهِ اِحْسِيهِ»، زینب خواهرم بگیر او را، این کودک دست من امانت است، این را امام مجتبی به من امانت سپرده است، به چند لحظه زینب کبری (سلام الله علیها) خودش را به عبدالله رساند و گرفت عبدالله را، مقتل دارم برایت می‌خوانم، شب پنجم محرم نه روضه‌خوان و نه مقتل‌خوان می‌خواهیم؛ گرفت میوه دل امام مجتبی (سلام الله علیه) را، من نمی‌دانم این چه زوربازویی بود در این بچه یازده‌ساله، زینب کبری پنجاه و چهار ساله قوی‌هیکل دختر امیرالمؤمنین (علیهما السلام) هرچه تلاش کرد نتوانست این بچه را نگه دارد؛ آمد کنار بدن عمو ایستاد، دید آن نامرد شمشیر را بلند کرده سر اباعبدالله را هدف گرفته است، مرحبا به این غیرت و شجاعت صدا زد: «{وَيْلَكَ} يَا ابْنَ الْفَاعِلَةِ يَا ابْنَ الْحَبِيْثَةِ أَتَقْتُلُ عَمِّيَ؟».

عموی من را می‌خواهی بکشی؟ چون تندی شنید گویا ناراحت شد، شمشیر را با ضربت شدید به سمت سر اباعبدالله (علیه السلام) حواله کرد، فدای این غیرت حسنی دست راستش را حایل کرد یک‌مرتبه شمشیر این دست را برید تعبیر مقاتل این است: «فَأَطْنَهَا إِلَى الْجِلْدَةِ»، یعنی این دست به پوست آویزان شد تا این دست به پوست آویزان شد صدای عبدالله بلند شد؛ نگفت پدر، نگفت عمو، یک جمله گفت دل ما را برد مدینه فرمود: «يَا أُمَّتَاهُ» گویا می‌خواهد بگوید: فاطمه جان من روضه تو را شنیده بودم؛ اما نچشیده بودم الان روضه تو را چشیدم که چطور بازوی تو را آزدند؛ در سینه اباعبدالله (علیه السلام) قرار گرفت؛ حضرت فرمودند: پسر برادرم صبر کن الان پدرت می‌آید به استقبال؛ هنوز نیم‌رمقی در وجودش بود حرمه ملعون تیر گذاشت گلوی عبدالله را ذبح کرد «فَدَبَحَهُ»، این گلو بریده شد ۱۶. دستت را بیاور بالا سه مرتبه بگو یا حسین (علیه السلام).

## فهرست منابع

۱. حر عاملی محمد بن حسن حسینی جلالی محمدرضا و مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث ۱۴۱۶ تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه ۳۰ ج قم - ایران: مؤسسه آل البيت (عليهم السلام) لاحياء التراث ج ۱۶ ص ۹۹.
۲. سوره مؤمنون، آیه ۳.
۳. سوره حجرات، آیه ۱۰.
۴. سوره عنكبوت، آیه ۴۵.
۵. هدایت، مهدیقلی، خاطرات و خطرات، ص ۶.
۶. قمی، علی بن ابراهیم، جزایری، طیب، و جزایری، طیب. ۱۴۰۴. تفسیر القمی. ۲ ج. قم - ایران: دار الکتب، ج ۱، ص ۳۶۶.
۷. ابن بابویه، محمد بن علی، و کمره‌ای، محمدباقر. ۱۳۷۶. الأمالی للصدوق. ۱ ج. تهران - ایران: کتابچی، ص ۳۴۰-۳۴۱.
۸. قمی، عباس. ۱۴۱۴. سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار مع تطبیق النصوص الواردة فيها علی بحار الأنوار. ۸ ج. قم - ایران: سازمان اوقاف و امور خیریه، انتشارات اسوه، ج ۶، ص ۶۶۳.
۹. با اندک تغییری. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، مسترحمی، هدایت‌الله، غفاری، علی‌اکبر، بهبودی، محمدباقر، مصباح یزدی، محمد تقی، محمودی، محمدباقر، خراسان، محمد مهدی، و دیگران. ۱۴۰۳. بحار الأنوار. ۱۱۱ ج. بیروت - لبنان: دار إحياء التراث العربي ج ۳۵، ص ۱۵۷.
۱۰. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، مسترحمی، هدایت‌الله، غفاری، علی‌اکبر، بهبودی، محمدباقر، مصباح یزدی، محمد تقی، محمودی، محمدباقر، خراسان، محمد مهدی، و دیگران. ۱۴۰۳. بحار الأنوار. ۱۱۱ ج. بیروت - لبنان: دار إحياء التراث العربي، ج ۶۸، ص ۲۳.
۱۱. سوره مریم، آیه ۴.
۱۲. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، مسترحمی، هدایت‌الله، غفاری، علی‌اکبر، بهبودی، محمدباقر، مصباح یزدی، محمد تقی، محمودی، محمدباقر، خراسان، محمد مهدی، و دیگران. ۱۴۰۳. بحار الأنوار. ۱۱۱ ج. بیروت - لبنان: دار إحياء التراث العربي، ج ۶۸، ص ۲۳.
۱۳. غفاری، علی‌اکبر، کلینی، محمد بن یعقوب، و آخوندی، محمد. ۱۳۶۳. الکافی. ۸ ج. تهران - ایران: دار الکتب الإسلامیة، ج ۲، ص ۷۲.
۱۴. صالح، صبحی، شریف رضی، محمد بن حسین، و علی بن ابی طالب (ع)، امام اول. ۱۴۱۴. نهج البلاغه (صبحی الصالح). ۱ ج. قم - ایران: مؤسسه دار الهجرة، ص ۵۲.
۱۵. بحرانی، عبد الله بن نور الله، موحد ابطحی اصفهانی، محمدباقر، و مدرسه الامام المهدی علیه السلام. بدون تاریخ. عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآيات و الأخبار و الأقوال. ۱۰ ج. قم - ایران: مدرسه الإمام المهدی (عليه السلام)، ج ۱۷، ص ۲۴۵.
۱۶. با اندک تغییری. مفید، محمد بن محمد، و مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث. ۱۴۱۳. الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد. ۲ ج. قم - ایران: المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، ج ۲، ص ۱۱۰.